

هرگاه سخن از میدان به میان می‌آید بلافاصله در ذهن، محلی که بسیار بزرگ و به شکل دایره است، محلی که چراغهای آن شب را همچون روز روشن کرده، در روز گلها وچمن چشم را می‌نوازد و مشام هر رهگذری را معطر می‌کند متبادر می‌شود.

اکنون می‌خواهم از میدانی در شهر مشهد بنویسم که تنها نام میدان را یدک می‌کشد و هر چقدر به این سو و آن سو نگاه کنی میدانی که اصولاً «گرد» است نمی‌بینی.

مصمم هستم از میدانی گزارش بنویسم که بجای همه چیز دود سیاه‌رنگ خارج شده از اگزوز اتوبوسها و ماشین‌ها مشام هر رهگذری را می‌آزارد و شاید این دود سیاه همچون پرده‌ای است که نمی‌گذارد این میدان را مسئولان از زاویه‌ای دیگر ببینند!

قصد دارم از میدانی نقل کنم که مزین به اوصاف نزدیکترین مقربان به خداست ولی افسوس از تندیس، ماکت و حتی «بومی» که نمایانگر فلسفه نامگذاری این میدان! باشد، خبری نیست.

میدانی که بیشتر به یک چهارراه بسیار شلوغ شباهت دارد که شمالش به راه آهن، جنوبش به خیابان دانشگاه، شرقش به بارگاه ملکوتی ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا(ع) و غربش درنهایت به میدانی منتهی می‌شود که نامی بامسما دارد و تازه واردی که تندیشش را ملاحظه کند دیگر نام آن را نمی‌پرسد.

میدان شهدا ساعت ۸ صبح روز یکشنبه پنجم

خردادماه یک هزار و سیصد و هشتاد ویک

وسيله موتوری که حیفم می‌آید بر روی آن نام اتومبیل بگذارم بدون توجه به علائم راهنمایی و رانندگی و در حالی که چراغ راهنما زرد شده بود بدون توقف به سمت چپ گردش کرد و درمیان دیگر ماشینها قرار گرفت و یک کلاف سردرگم درست کرد.

صدای بوق؛ بوق؛ بوق خودروها بلند می‌شود. هر یک از رانندگان با زدن بوقهای ممتد و منقطع علاوه بر اینکه سعی داشتند به نحوی از این مهلکه نجات یابند اعتراض خود را به آن راننده خاطی اعلام می‌کنند. بالاخره به هر نحوی که بود سر این کلاف پیدا شد و تردد به حالتی که هرچند عادی نیست برگشت. درهمین حال مردی میانسال که یک بقچه به زیر بغل داشت به وسط خیابان آمد و پشت سر آن صدای ترمز یک تاکسی همه را میخکوب کرد ترمزی که پیام می‌داد باید اینجا پل عابر پیاده داشته باشد تا علاوه بر افزایش ضریب اطمینان در عبور ومرور حجم ترافیک کمتر و روانتر گردد.

از این گونه مسائل در این میدان هر چقدر دلت بخواهد به جای گل وگیاه وچمن وجود دارد نکته جالبی که در این میدان شاید کمتر به فکر فردی خطوط کند وجود ساختمان شهرداری که مطالعه، طراحی و اجرای هر طرحی خصوصا میدانها از آن مکان آغاز می‌شود، می‌باشد و اینکه چرا شهرداری که این همه به فکر شهر ومردم است! و میدانهای عریض و طویل، زیرگذر،

گزارشی از نزدیک

پیدا و پنهان از میدان شهدا

فرار کرد

احمد حیدری



عکس از ترافیک در میدان شهدا

روگذر و کنار گذر و از این دست «گذرها» احداث می‌کند تاکنون حداقل برای سهولت رفت و آمد کارکنان خود اقدام به ساخت یکی از این «گذرها» نکرده است.

هرچند که مدتی قبل شهردار، در شورای شهر اظهار داشت: امسال بخشی از طرح میدان شهدا به اجرا درمی‌آید. اگر لحظه‌ای کنار این «چهارراه میدان» توقف کنی و مردم را زیرنظر بگیری هرکس که برای اولین بار در روز از این میدان می‌گذرد رو به بارگاه ملکوتی و منور آن امام غریب

اگر لحظه‌ای کنار این «چهارراه میدان» توقف کنی و مردم را زیرنظر بگیری هرکس خورده‌اند که فکر نمی‌کنم طی چند دهه اخیر آرامش نسبی و قابل قبولی بر این محل

هرچند که کیفیتی ندارد و با این قیمت‌ها می‌توانستم در محل خودمان خرید کنم.

وی اظهار می‌دارد هرچند قیمت برخی از اجناس که در این جا عرضه می‌شود ارزانتر است ولی کیفیت آن را خدا می‌داند و بس.

گاهی اوقات اجناس با کیفیت بسیار پائین وبه هر قیمتی که دلشان خواست به مردم ارائه می‌شود ولی دریغ از حضور یک مامور ونظارت بر کار آنها. با صحبت‌های این خانم به دنبال آدرسی که داد می‌گردم. بدو که تمام شد، بدو که تمام شد «خیال ۱۰۰ تومن» «خیال گرگان» گوشم را نوازش داد سرعتم را دو برابر کردم که قبل اتمام شدن به آنجا برسم ومن هم از آن بی نصیب نباشم.

وقتی که جلو رفتم دیدم یک وانت هندوانه و خیار سبز است که هنوز چیزی از آن فروش نرفته ولی صاحبش همش داد می‌زد که تمام شد. خیابان شمالی منتهی به این میدان بیشتر اختصاص به عرضه میوه و انواع گوشت گوسفند، گاو، شتر وماهی دارد اما نکته قابل توجه در این خیابان قیمت‌هایی است که مغازه داران بر روی اجناس گامهای او بیشتر بود و از رسیدن به مقصد با این اتوبوس محروم شد.

جلو می‌روم و از او می‌پرسم برای چه به مرکز شهر آمده و اکنون می‌خواهد به کجا برود.

ابتدا مرا ورنانداز می‌کند ومی‌گوید بی انصاف فرار کرد آمده بودم تا از این میدان مقداری خوراکی خصوصا گوشت و میوه خرید کنم،

وسائط نقلیه و بوقهایی که هر کدام یک معنی دارد بیشتر و بیشتر و به اصطلاح ترافیک سنگین تر می‌شود.

وقتی باوسيله شخصی از هر مسیری که منتهی به این میدان می‌شود درحرکتی باید از صدها متر مانده به آن، به فکر یافتن محل برای پارک وسيله نقلیه خود باشی زیرا از فاصله ۲۰۰ متری تابلوهای آبی رنگ، قرمز رنگ و زردرنگ خودنمایی می‌کند و جرات نمی‌کنی برای لحظه‌ای درآنجا توقف کنی.

از سوی چهارراه شهدا به

*** می‌پرسم، برای چه به میدان شهدا آمده‌ای؟ خطاب به اتوبوس شرکت اتوبوسرانی مشهد می‌گوید:**

بی انصاف فرار کرد آمده بودم ...

***دود سیاه رنگ خارج شده از انواع خودروها، مشام هر رهگذری را می‌آزارد. این دود همچون پرده‌ای سیاه نمی‌گذارد، مسئولان این میدان را از زاویه‌ای دیگر ببینند!**

*** پیرمرد بساطی در حالی که عینک به اصطلاح دودی‌اش را با نخ مشکی و ضخیمی به صورتش دوخته ...**

میانسالی درگیر شده تا قبل از رسیدن من، مردم آنها را از هم جدا کردند و هر کدام راه خود را پیش گرفتند از این دست مسائل تا دلت بخواهد در این میدان بسیار است.

میدان شهدا را با همه مشکلات، کاستی‌ها ومعضلات آن ترک می‌کنم، میدانی که می‌تواند بهتر از این باشد.

میدانی که برای شهر مشهد زیبنده، برای شهروندان موجب آسایش و برای مسئولان نیز مایه افتخار باشد.

طرف این میدان، پیرمردی را که بالای ۷۰ سال سن دارد می‌بینم. بساطی شامل یک ترازو و قرصهای آکسار را پهن کرده و از این طریق ارتزاق می‌کند.

عینک به اصطلاح دودی‌اش را که بانخ مشکی و ضخیمی به صورتش دوخته بیش از هرچیز دیگری خودنمایی می‌کند.

مردی آنطرفتر هرچند لحظه یکبار فریاد می‌زند «کوپن، کوپن» وی که با مقتضیات زمان حرفش را تکرار می‌کند در یک جا ثابت نبوده و عرض